

همه این چیزها در پاییز ۱۹۵۸ که برای نخستین بار هانری کُرن را ملاقات کردم، آغاز شد. شایگان هنوز در ژنو بود و به ایران برنگشته بود ولی همین که بازگشت، او را به جلسات خودمان آوردم. فروزانفر هرازگاهی به این جلسات می‌آمد. سید جلال الدین آشتیانی هم تا سال ۱۳۳۹ که به مشهد رفت در این جلسات حاضر می‌شد.... من همواره درباره جلساتی که کُرن در آن حاضر بود گفته‌ام که گفتمانی در این سطح از زمان قرون وسطی تحقق نیافته بود. کُرن که می‌رفت جلسات ما همچنان ادامه داشت و منحصر به پاییز نبود. این جلسات برای دو دهه در تمام سال و گاهی در طول تابستان برقرار بود. هرازگاهی چند روزی با علامه طباطبایی به دماوند و جاهایی مانند آن می‌رفتیم و گاهی می‌شد که در دل طبیعت دست نخورده به بحث درباره آیاتی از قرآن می‌پرداختیم. ایشان در آن زمان سرگرم نگارش تفسیر بزرگ خود بر قرآن بود. یکی از تجربیات چشمگیر و براستی منحصر به فرد من در طول یکی از این تابستان‌ها رخ داد که علامه به دَرکه در شمال تهران آمده بود، جایی که آن زمان اصلاً به شلوغی امروز نبود. او در باغ زیبایی زندگی می‌کرد که نهری از وسط آن می‌گذشت. آنجا جز من و او کسی نبود و من یک تابستان کامل را با ایشان دیوان حافظ می‌خواندم. اصلاً نمی‌توانید تصور کنید معانی ژرفی را که او شرح می‌داد، معانی‌ای که تفسیرهای معمولی از شعر حافظ در کنار آن‌ها سنگریزه‌هایی بیش نیست، چنان که گویی دیوارها با او به سخن در می‌آمدند.....

در هر صورت علامه مرد بسیار بزرگی بودند که در کنار استعدادهای فلسفی در ادبیات هم دستی تمام داشتند. به عربی و فارسی شعر می‌سرودند، خوب می‌نوشتند و در هر دو ساحت فلسفه و تفسیر قرآن میدان دار بودند. ایشان فیلسوفی دست اول بودند و ذهنی فوق العاده فلسفی داشتند که این نکته در مباحث میان ایشان و کُرن پیدا بود... کاری که کُرن می‌کرد این بود که در سپتامبر که همواره به ایران می‌آمد، داغ‌ترین مباحث فلسفی و کلامی آن زمان فرانسه را با خود به ایران می‌آورد. کُرن این موضوعات را در قالب پرسش‌هایی از علامه مطرح می‌کرد و ایشان پاسخ‌هایی ارائه می‌کردند و بحث ادامه می‌یافت. چنان که گفتم بعدها پای بسیاری دیگر به این جلسات باز شد که اکنون از علمای سرشناس ایران هستند، از جمله خسروشاهی، مکارم شیرازی و دیگران که مهم‌ترین آنها مطهری بود که همواره حضور داشت. بارها می‌شد که علامه به شوخی می‌گفت: «آقای دکتر، به من نگاه کن، به آقا مرتضی بگو کارش را در زمینه فلسفه به سرسامانی برساند و از ارائه این همه سخنرانی‌های عمومی در جاهای مختلف دست بردارد.».....

وانگهی من فکر می‌کنم کُرن استعداد خدادادی داشت که می‌توانست با عالم ملکوت در ارتباط باشد. او درگرایش طبیعی‌اش به سوی عالم ملکوت به گونه‌ای تاویل‌گر آن عالم بود. او از بصیرتی طبیعی برخوردار بود و به هر چیز که می‌نگریست نه به خود آن که به ماورای آن نظر داشت. کُرن همواره در پی معنای درونی چیزها بود و از این رو به سوی تشیع باطنی، تصوف و به سوی همه حکمای ایرانی و به سوی مفهوم تاویل که محور

اصلی جهان بینی اوست کشیده شد. این مفهوم که حقیقت هر چیزی در صورت ظاهری اش خلاصه نمی شود برای کُرُنْ مطلب آشکاری بود. او در خود ترکیب چشمگیری از دقت نظر فلسفی و گرایش بسیار شدید عرفانی را پدید آورد که در غرب جدید به راستی کمیاب است. بی گمان کُرُنْ فیلسوف جدی ای بود و نگاه او به متونی که درس می داد نه همچون لغت شناسان و تاریخ نگاران که از دید فیلسوفی عارف مسلک بود. او متفکر برجسته‌ای بود و بزرگی اش در این است که در دوران جدید عملاً نخستین شرق شناس اروپایی در حوزه مطالعات اسلامی بود که در عین حال فیلسوفی هوشمند به معنای سنتی کلمه به شمار می آمد....

عامل دیگری که این دو را به هم پیوند می داد این بود که هر دوی آنها از دو منظر متفاوت و به دو دلیل متفاوت، سخت در پی احیای فلسفه سنتی در ایران و استمرار بخشی به آن بودند. علاقه کُرُنْ به این امر از آن رو بود که این سنت فلسفی را دوست داشت و نمی خواست که فرو میرد. او ایران و فرهنگ ایرانی را دوست داشت و به آینده آن دل بستگی عمیقی داشت تا جاییکه همواره ایران را وطن معنوی و فکری خویش می پنداشت. او به ایران «وطن فکری من» می گفت و ایران همپای فرانسه و وطن خویش می دانست و این احساس را به لحاظ فکری نسبت به ایران بیش از زادگاه خویش داشت. او همواره به من می گفت که ایران را به لحاظ معنوی بیش از هر جای دیگری وطن خویش احساس می کند....

برگرفته از کتاب «در جستجوی امر قدسی، گفتگوی رامین جهاننگلو با دکتر سید حسین نصر»